

هادی صمدی

نظریه گشتالت و ارتباط آن با

روانشناسی، جامعه‌شناسی، روانشناسی اجتماعی و فلسفه

مقدمه :

نظریه گشتالت یکی از نظریه‌های نسبتاً جدید علوم اجتماعی و انسانی است که در اروپا و آمریکا به قلمرو علوم اجتماعی وارد شده و امروز از طریق سایبرنتیک^۱ و علوم رفتاری در علوم تربیتی و روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی عمومی منشأ تحولات و تفکراتی تازه شده است و بجاست که این نظریه در این نوشتار به اختصار مورد بررسی و معرفی قرار گیرد. برای این که برداشت روشنی از این نظریه به دست داده شود و به ساده کردن مفاهیم آن کمک گردد، با آوردن تمثیلی از ادبیات غنی فارسی، مفهوم کلی آن را مطرح می‌کنیم. قطعاً شما با غزلیات زیبا و دل‌انگیز حافظ یا سعدی سروکار دارید. یکی از ابیات آن غزلیات را به عنوان مثال می‌آوریم:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی دردست

در این شعر زیبا یازده کلمه ساده یا مرکب (بجز حرف ربط و) وجود دارد. ما این کلمات را به تنهایی روزانه چندین بار به کار می‌بریم. اگر جای کلمات این شعر را عوض کنیم، آن اندیشه و احساس لطیف شاعرانه شاعر بزرگ ما که بیش

از هفتصد سال برتارک ادبیات ما می‌درخشد،^۱ به هم می‌خورد و دیگر شعر، شعر حافظ عزیز ما نیست. می‌توان از خود پرسید چرا چنین است و چرا این کلمات را ما روزانه و جداگانه بارها به کار می‌بریم ولی شعر حافظ پدید نمی‌آید؟ پاسخ قطعی و محتوم این پرسش آن است که همه این یازده کلمه در ترکیب و شکل کلی خود به صورت بالا، شعر حافظ را می‌سازند به عبارت دیگر حافظ با قدرت فوق‌العاده خود توانسته از ترکیب این یازده کلمه، آنچنان اندیشه لطیفی را بیان کند که هنوز هم با شنیدن آن پس از هفت قرن به وجد می‌آیم و به ذوق سرشار و لطیف او درود می‌فرستیم. اگر از این لحاظ حافظ را یک «ترکیب‌کننده جادوگر» کلمات و مفاهیم بنامیم شاید اغراق نباشد. نظریه گشتالت بیانگر همین اندیشه است که در قرن بیستم برای خود در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و علوم تربیتی و رفتاری مکتب و دیدگاه خاص پدید آورده و پدیده‌ها را به نحوی کلی و در کلیت به هم پیوسته خود مورد بررسی قرار می‌دهد.

تعریف: لغت گشتالت اصلاً آلمانی است و در فرهنگ بزرگ بروکهاوس آلمانی به دو معنا به کار رفته در یکی: «تجلی واحد و به هم پیوسته و منظم و کلی. یک شیئی که به چشم می‌آید، بدون توجه به جزئیات آن» مقصود است و در معنای دیگری یا عامتر: «نظام واحد معنوی و فکری که در یک تنوع و گونه‌گونی اجزاء و عناصر مشکله یک شیئی، مورد نظر است تا آن حد که وحدت یادشده و قانونمندی ساختاری و شکل و ماهیت یک ساختار - مثلاً یک اورگانسیم - یک محتوای فکری و معنوی و روانی - مثلاً یک اثر هنری - را بیان کند»^۲.

در معنای اخیر گشتالت تمام مراحل واقعیت را از مشخص‌ترین و ملموس‌ترین آنها تا مجردترین و ذهنی‌ترین آنها، دربرمی‌گیرد. در این معنا، گشتالت و ریخت‌شناسی زیستی [Biologische morphologie]، در علوم ادبی و هنری، در اسطوره‌شناسی، در علوم دینی، در فلسفه و منطق، در روان‌شناسی و در

جامعه‌شناسی از اهمیت والایی برخوردار است.

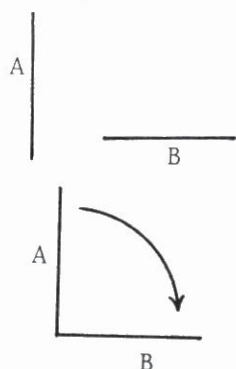
این اندیشه که کل بزرگتر و مهمتر از مجموع اجزاء است و بر کل آن‌چنان اثرات و ارزش‌هایی مترتب است که بر هیچ‌یک از عناصر مشگله آن مترتب نیست ظاهراً اندیشه‌ای بسیار قدیمی است و ما مبانی آن‌را در آثار افلاطون و ارسطو و حتی لائوتسه می‌بینیم.^۳

اما بررسی دقیق و علمی آن در سال ۱۸۹۰ به‌طور جدی در روان‌شناسی و توسط روان‌شناسان آلمانی مورد توجه قرار گرفت. به‌طور منظم و سیستماتیک این نظریه در مکتب برلین توسط ورت‌هایمر M. Wertheimer (۱۸۸۰-۱۹۴۳)، کوفکا Koffka (۱۸۸۶-۱۹۴۱)، کورت لوین K. Lewin (۱۸۹۰-۱۹۴۷) و کوهرل W. Köhler (متولد ۱۸۸۷) مورد بحث قرار گرفت.^۴

ولی قبل از آن این نظریه در روان‌شناسی کل‌گرا Ganzheitspsychologie در مکتب لایپزیک توسط کروگر F. Krüger (۱۸۷۴-۱۹۴۸) و کلم O. Klemm (۱۸۸۴-۱۳۳۹) تاحدی مورد بررسی قرار گرفته بود. توضیح این که مخالفت این محققان با روان‌شناسی جزء‌گرا و تحلیل عناصر یا Elementenspsychologie یا کار تتورسینها و نظریه‌پردازان انگلیسی زبان قرن ۱۸ و ۱۹ و همچنین مخالفت آنان با برنامه روان‌شناسی وظایف ~~الاعضاء~~ Physiologische Psychologie وونت W. Wundt (۱۸۳۲-۱۹۲۰) پیشوای روان‌شناسی تجربی و آزمایشگاهی جدید^۵ که می‌کوشیدند از راه تحلیل عناصر و اجزاء به‌زوایای روح انسانی و زندگی انسان پی ببرند در پیدایش این نظریه مؤثر واقع افتاد. به‌نظر ورت‌هایمر کشف عناصر مشگله رفتار انسانی از طریق تحلیل عناصر به‌یافتن روابط بی‌معنا که فقط با حرف ربط «و» به‌همه مربوط می‌شوند، کمک می‌کند اما کلیت و شکل و هیأت ترکیبی یا گشتالت و ساختارهای کلی آنها را دربر نمی‌گیرد چه در ادراک و احساس و رفتار، بیشتر به‌قضایای ساختاری آنها نیاز داریم که با تحلیل عناصر به‌دست

نمی آیند.^۶ شاید اولین کسی که به این مهم پرداخت ارن فلس Ch. V. Ehernfels (۱۸۵۹-۱۹۳۲) فیلسوف اطریشی بود که از کیفیات گشتالتی در سال ۱۸۹۰ سخن گفت. دانشمنداخیر برای شناخت و تعریف گشتالت دومعیار مطرح کرد که به نام خود او در معیارهای دوگانه، ارن فلس مشهورند یکی معیار: «قابلیت روی هم انباشتن و تراکم و جمع کردن» *Übersummatinität* و دیگری معیار «قابلیت انتقال» *Transponierbarkeit* می باشد. الگو و تمثیل این دومعیار یا دوقاعده را ارن فلس در موسیقی دسته جمعی (ملودی) به عنوان یک گشتالت متحرک، به نظر آورد. بدین ترتیب که ما از یک طرف مجموعه یک آهنگ را به طور کلی و رویهم می شنویم (بدون این که به جزء جزء آن توجه کنیم) و از طرف دیگر در همین مجموعه، آهنگها (ملودی) فراز و نشیبها و فرود و نزولهایی پی در پی احساس می کنیم که قابلیت انتقال گشتالت را از حالتی به حالت دیگر، بیان می کند. در شهر گراتس *Graze* اطریش در همین زمان ماینونگ *A. meinong* (۱۸۳۸-۱۹۱۷) در ادراک یک حادثه یا یک قضیه هم محتوای تشکیل دهنده آن به صورت عناصر درونی یا *inferiora* و هم به صورت محتوای تشکیل یافته و بوجود آمده یا *superiora* آن حادثه یا قضیه را از هم تفکیک می کند که هردوی آنها به نظر او مجموعه مرکب و به هم بافته: *Komplexion* را تشکیل می دهند. از جمله طرفداران مکتب گراتس باید از ویتازک *Witaseck* (۱۸۷۰-۱۹۱۵) و بنوسی *V. Benussi* (۱۸۷۸-۱۹۲۷) را نام برد. اتفاقاً در همین مواقع کل گرایی و قرابت آن با نظریه گشتالت در جامعه شناسی وسیله اسپان *Spann* (۱۸۷۸-۱۹۵۰) به صورت فلسفه کل گرایی *Ganzheitsphilosophie* و در زیست شناسی به صورت زیست شناسی کل گرا یا *holismus* توسط اسموتس *Smuts* و دیگران و طب کلی گرایانه یا *Ganzheits philosophie* ویتزاکر *Weizsäcker* سال (۱۹۴۰) رواج یافت.^۷ در همه این نظریه ها توجه به کلیت و کلی بودن مسائل و قضایا، وجه مشترک بود. از نظر تاریخی مکتب

روان‌شناسی گشتالت برلین آغاز کار خود را از ملاقات سه‌پیشگام اصلی آن یعنی ورتهایمر و کوهلر و کوفکا در سال ۱۹۱۰ و در شهر فرانکفورت، رسماً شروع کرد که ورتهایمر با مسأله ادراک حرکات یا حرکات استروبوسکوپی Stroboscope سینما تحت عنوان پدیده فی یا Phi-Phänomen مشغول بود^۱ برای توضیح این پدیده

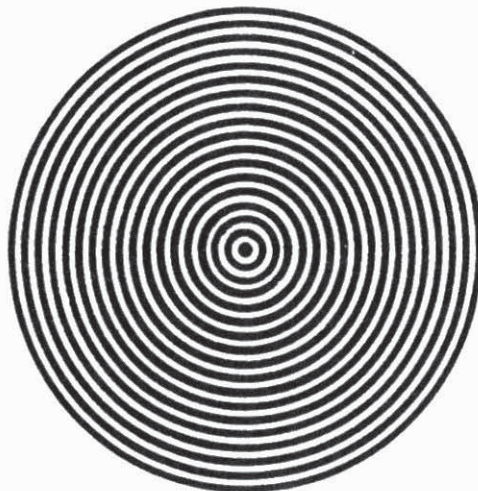


و تشریح موضوع ادراک حرکات یا درک تصاویر متحرک سینما و فیلم‌برداری لازم است یادآور شدیم که اگر دو خط A و B پس از یکدیگر رؤیت شوند و هر کدام جداگانه دیده شوند به این صورت که ابتدا خط A جلوه کند و ناپدید شود و سپس خط B، این دو خط بدین صورت دیده خواهد شد:

اثر جانشین‌شونده این واقعیت عینی یعنی ابتدا A و سپس B به صورت فوق وقتی انجام می‌شود که فاصله زمانی بین دو تجلی و رؤیت دو خط حداقل $\frac{1}{5}$ ثانیه (یا ۲۰٪ ثانیه) باشد، اما اگر فاصله زمانی این دو رؤیت به $\frac{1}{5}$ یا ۰/۰۲ ثانیه باشد دو خط به صورت یک زاویه قائم دیده می‌شوند و چنانچه فاصله زمانی به $\frac{1}{7}$ ثانیه برسد (۰/۰۶ ثانیه) و سریعتر حرکت کند چنین به نظر می‌رسد که دو خط روی هم قرار گرفته‌اند یعنی دو خط از هم فاصله ندارند بلکه به صورت یک خط متحرک دیده می‌شود که به این پدیده ورتهایمر هویت پدیداری Phänomendale Identität تساوی هویت پدیداری نام نهاد و این همان اساسی است که دستگاه استروبوسکوپ سینما انجام می‌دهد^۲ و با چرخاندن سریع تصاویر به دور محور و کم کردن فاصله زمانی آنها تصاویر را متحرک نشان می‌دهند که درحقیقت خطای باصره عامل اصلی آنها است.

نمونه‌های متعددی از تصاویر متحرک وجود دارد که بر همان اساس

تصاویر متحرک سینما، می‌گردد زیرا در آنها فاصله زمانی برابر 0.04 ثانیه می‌شود و حتی می‌توان ساده‌ترین نمونه آن را در تصویر شماره ۱۵ به نمایش گذاشت.



تصویر (۱)

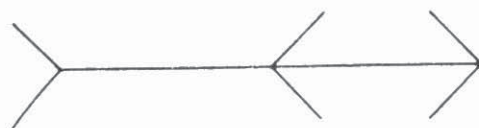
که با ملاحظه آن دوشعاع متحرک روی دایره‌های رسم شده می‌بینیم درحالی که عکس و تصاویر دوایر ثابت است، علت آن است که با کوچکترین حرکت سروچشم یا صفحه کاغذ، این دوشعاع متحرک به‌رویت ما می‌آیند. از مطالعه همین تصاویر متحرک است که ورتهایمر به‌شرحی که ذیلاً می‌آید به‌نظریه گشتالت می‌رسد. پدیده تصاویر متحرک امر تازه‌ای نبود و از اوایل قرن ۱۹ مورد توجه دانشمندان قرار گرفت و دستگاه استروسکوپ نیز براساس همان مطالعات ساخته شد. هلموت هلم هولتز H. helmholtz بین سالهای ۱۸۶۶-۱۸۶۰ در این باره به‌تفصیل سخن گفت و ونت و ویلیام جیمز W. James و ماربه K. marbe در سال ۱۸۹۸ به مطالعه درباره این امر پرداختند و ورت‌هایمر از مشاهدات و مطالعات خود در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۵ همان نتایجی را گرفت که قبل از او اکسner S. Exner در سال ۱۸۷۵ و ماخ در سال ۱۸۷۵ گرفته بود که تصاویر متحرک را به‌عنوان

احساس و ادراک «کیفیات برگشت ناپذیر» یا Irreduzibel Qualitäten یا ادراکات غیرمستقیم» که وجود و واقعیت دارند، تلقی کرد. او پدیده فای را به منزله «فرآیند کوتاه مدتی» تعبیر کرد که بین محل بازتاب یک انگیزه و محرک (در سطح مغز) و قسمت درونی احساس بینایی مغز، اتفاق می افتد. ساده ترین شکل این پدیده را ما وقتی می بینیم که انگشت خود را طوری روی بینی و نزدیک چشم خود قرار دهیم که در آن واحد، دو تصویر از انگشت خود احساس کنیم چنانچه چشمان خود را یکی پس از دیگری باز و بسته کنیم، پدیده مذکور (انگشت) را متحرک می بینیم.

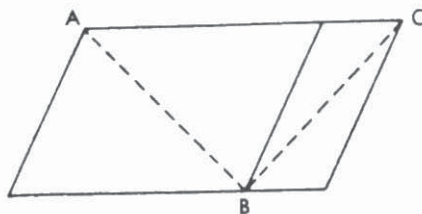
تصاویر متحرک همانطور که اشاره شد از نظر تاریخی مبنای اصلی نظریه گشتالت بودند و کشف جدیدی نبود اما پرداختن به آنها این عقیده را تقویت کرد که هر محرک یا هر عمل جانشین شونده سریع در اشیاء و امور ادراکی، هرگز مستقل از یکدیگر نیستند بلکه یکدیگر را به طور متقابل و خودجوش تحریک می کنند.

ورتهایمر در سخنرانی خود به سال ۱۹۲۵ تحت عنوان : «درباره نظریه گشتالت» عیناً چنین می نویسد: «مناسباتی وجود دارند که در آنها آنچه را که در کل اتفاق می افتد، از اجزاء و حتی ترکیب کردن آنها استنتاج و مشتق نمی شوند یعنی از ترکیب اجزاء به دست نمی آیند بلکه در بارزترین مورد و شکل خود در یک قسمت از این کل اتفاق می افتند و ترکیب ساختار درونی آن کل را معین می کنند»^{۱۰} با این عبارت ورتهایمر می خواهد بگوید آنچه در کل وجود دارد، در اجزاء و حتی در جمع کردن آن اجزاء نیز وجود ندارد و کلیت داشتن امری دیگر است که حتی از جمع و انباشت اجزاء نیز حاصل نمی شود. کل در کلیات خود صفاتی دارد که از جمع کردن اجزاء حاصل نمی شود بدین ترتیب ورتهایمر بین کلیت ادراک شده (مثل تصاویر متحرک) و نظریه گشتالت خود در روان شناسی

رابطه برقرار می‌کند. همین امر یعنی آنچه در کل احساس و ادراک می‌شود در اجزاء و مجموعه اجزاء ادراک و احساس نمی‌شود به صورت تصاویر هندسی معروفی نیز مطرح شده است، مثلاً مولر - لایر müller-lyre در تصویر شماره ۲ نشان داد که پیکان چپ درازتر از پیکان راست است، ساندِر sander در تصویر شماره ۳ نشان داد که ادراک قطر A-B دراز تر از قطر B-C است درحالی که هر دو یک اندازه‌اند. هرینگ herring در تصویر ۴ نشان داد که دو خط موازی انحناء دارند و اینگ هاوس Ebbinghaus در تصویر شماره ۵ نشان داد که دایره محاط شده در دایره بزرگتر، کوچکتر از دایره محاط شده در دایره کوچکتر است درحالی که هر دو یک اندازه‌اند و ما از این نوع خطاهای بینایی در کتابهای روان‌شناسی زبان فارسی نیز نمونه‌های زیاد داریم.^{۱۱}

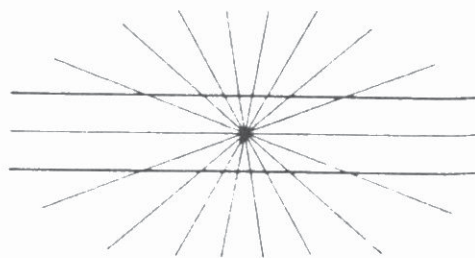


تصویر (۲)

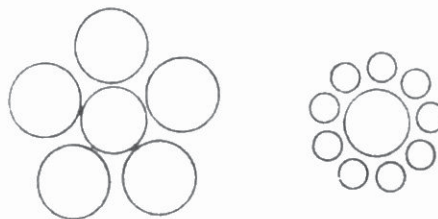


تصویر (۳)

خاستگاه نظریه گشتالت در روان‌شناسی و از روان‌شناسی است که این نظریه به سایر قلمروهای علمی رسوخ کرده است به همین جهت ضرورت دارد برای روشن کردن ذهن خواننده به نقش این نظریه در روان‌شناسی درمقایسه با سایر مکاتب روان‌شناسی اشاره شود:



تصویر (۴)



تصویر (۵)

نظریه گشتالت و روان‌شناسی: مکتب گشتالت در برابر مکاتب رفتارگرایی

Behaviorisme و ساخت‌گرایی Structuralism و کارکردگرایی (یا کنش‌گرایی) Functionalisme برخاست و آن مکاتب را ازین لحاظ که رفتار بشری را نتیجه ترکیب عناصر (احساس، ادراک، محرک و پاسخ و غیره...) می‌دانند، مورد انتقاد قرار داد. به‌نظر ورتهایم رفتار یک وحدت کلی است و از اجزاء گوناگون قابل تفکیک ترکیب نیافته است به‌عبارت دیگر کل رفتار، بیش از مجموع اجزاء تشکیل‌دهنده‌اش می‌باشد^{۱۲} و کل خاصیتی دارد که در هیچ‌یک از اجزاء آن نمی‌توان آن خاصیت را مشاهده کرد مثلاً آب از ترکیب هیدروژن و اکسیژن بوجود آمده و خاصیت عمده آن خاموش کردن آتش است که در اجزای آن نیست. پیروان مکتب گشتالت امکان تجزیه پدیدارهای روان‌شناسی به یک عده

واحد یا عناصر متشکله آنها وارد می کنند و عقیده دارند که رفتار فرد آدمی را باید به صورت کل یا ترکیبی مورد بررسی و تفسیر قرار داد مثلاً در مطالعه شخصیت باید به کل فرد توجه نماییم نه به خصایص تشکیل دهنده شخصیت وی به طور جداگانه و مجزا از هم، و هر عملی که از یک فرد سر بزند با «کُل» وجود او ارتباط دارد.^{۱۳} به عقیده این مکتب، ما در ادراک هر چیز ابتدا «کُل» آن را ادراک می کنیم و سپس به اجزاء آن متوجه می شویم مثلاً کودک در آغاز کلمه (بابا) را به صورت ترکیبی و کل ادراک می کند، بعد متوجه می شود که این کلمه از چهار حرف بوجود آمده است.^{۱۴} روان شناسان گشتالت می گفتند روشهای تحلیلی یا ذره ای که ساخت گرایان (یا ساخت نگرها) در تحقیقات خود به کار می برند مصنوعی است و نتایج چنین تحقیقاتی نمی تواند ماهیت واقعی تجربه آگاه را نشان دهند. به نظر آنان در موقع مطالعه پدیده های روانی باید این پدیده ها را به همان نحو پیچیده که دارند مطالعه کنیم^{۱۵} آنان می گفتند: رفتار بسته ای از بازتابها نیست و چیزی بیش از آن است...^{۱۶} لازم به گفتن است که کلمه آلمانی گشتالت چون در زبان انگلیسی هم مثل فارسی معادلی ندارد عیناً وارد آن زبان شده و جنبه بین المللی به خود گرفته است. به یاری این کلمه تأکید می شود که «کُل» بر نحوه ادراک اجزاء اثر می گذارد. عمل ادراک این است که داده های حسی را درهم کند و به صورت طرح یا تکوین کلی یا گشتالت درآورد.^{۱۷} طی سالیان دراز، پدیده های ادراکی فراوانی بر اصل گشتالت، مهر تأیید زده است.^{۱۸}

روان شناسی گشتالت، نظریه مربوط به حوادث منعکس در سطح مغز Kortikale Gehirn نیست یعنی جنبه بازتابی صرف ندارد بلکه یک نظریه توصیفی از ادراک و مشاهده است که به عمق مغز مربوط می شود در این معنا، روان شناسی گشتالت از اصول و مبانی عمده زیر مشق و منبعث می شود:

۱- بین تحریک و ادراک رابطه مشخص و ثابتی برقرار نیست با این بیان،

هر ادراک در مجموع و کل مشاهدات و ادراکات و تجربه‌های گذشته ما ریشه دارد و از آنها تغذیه می‌شود.

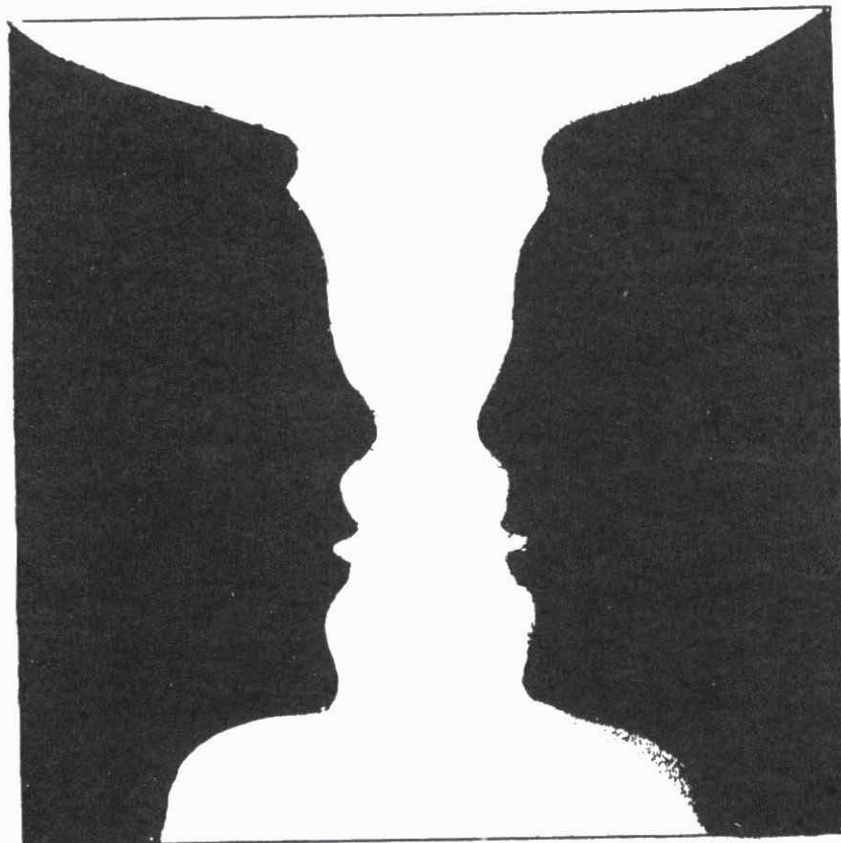
۲- شالوده واقعیات ادراکی، گرایش خودجوشی در جهت برقرار کردن و استقرار سازماندهی‌های گشتالتی دارد (به معنای ساختاری کردن آنها) مثلاً در نظم و ترتیب آسمان پرستاره، ما در ذهن خود ابتدا به کلیت و گشتالتی بودن تصاویر ستارگان می‌پردازیم، یعنی تمام آنها را در نظر می‌گیریم بدون توجه به جزء جزء آنها، به عبارت دیگر اشیاء مجاور را درهم ادغام می‌کنیم و کلیت آنها را به نظر می‌آوریم.

۳- گشتالتها به صورت یک قلمرو ویژه و واحد و منظم و به هم پیوسته و به هم بسته به صورت و شکل یا Figure بر یک زمینه (Grund) ساختاری نشده به معنای بالا احساس و ادراک می‌شوند که در موارد فوق العاده زمینه و شکل به هم گره خورده و ابهام در تشخیص ایجاد می‌کنند، مثلاً در تصویر شماره ۶ روبین Rubin نشان داد که تشخیص کاپ (شکل) و زمینه (دوچهره متقابل دوزن) اغلب با هم اشتباه می‌شوند.^{۱۹}

۴- گشتالتها اغلب در ابتدا معنادار و مفهوم‌دار، مشاهده و ادراک می‌شوند؛ مثلاً در ادراک ستارگان، محتوای اسطوره‌شناسی برای آنها قایل می‌شویم که البته با این موضوع، نوع دیدن و دریافت و درک با یکدیگر فرق می‌کند بدون این که همه دریایان مرحله ادراک و مشاهده بی‌معنا بودن قضیه را دریابند.

۵- در مشاهده و ادراک سریع که در ذهن و حافظه ما به صورت گشتالت ناقص درک می‌شود، گرایش به گشتالتهای خوب و کامل و منظم وجود دارند، مثلاً دایره ناقص یا ناکامل اغلب به صورت دایره کامل دیده و ادراک می‌شود.

۶- گشتالتهای خوب، صفات بارز و مشخصه خود را در شکل، بزرگی،



تصویر (۶)

رنگ، با وجود تغییر در شرایط دیدن و درک کردن (به صورت فاصله و درازا و میزان روشنایی) حفظ می کنند، به عبارت دیگر اصل ثبات به منزله مورد خاص و استثنایی بر قاعده دوم این فلس (قابلیت انتقال) تعبیر و درست می باشد.

۷- مناسبات بین مقایسه اشیاء (مثلاً A بزرگتر یا روشنتر از B است) در وضع انتخاب موارد دیگر به اشیاء جدید و موارد جدید نیز منتقل می شود.

۸- استفاده از یک وسیله برای رسیدن به هدف معین از طریق مشاهده یک

ربط گشتالتی جدید شناخته و درک می شود و این همان عمل تشخیص است که کوهلر در سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ در آزمایش با میمون معروف خود در جزیره تنه ریفا Teneriffa به اثبات رسانید.^{۲۰}

۹- عملیات مغز در اندیشیدن عبارتند از: تغییر ساختار دادن به میدان های ادراکی مشخص یا مجرد. در این زمینه شاید تشبیه استاد شهید مرتضی مطهری بی جا نباشد که می گفت اندیشیدن یعنی تناسل بین مفاهیم و ادراکات.^{۲۱}

۱۰- ادراک یک گشتالت مستلزم این نیست که شخص درک کننده اجزاء آن را به طور مجرد از هم تفکیک کند و بتواند یکی یکی آنها را بیان کند، به عبارت دیگر انسان نمی تواند بگوید چگونه باین نوع دانستن و دانایی رسیده است و احساس دانایی چیست؟

۱۱- همه گشتالتهای فرآیند تکاملی خاص خود را دارند، به این معنا که از یک مرحله مبهم و پراکنده (یا diffusion) و در عین حال شدیداً پویا و عاطفی در ابتدا آغاز می کنند و در شرایط مناسب به گشتالتهای روشن و کامل یا Pragnant در آخر می رسند. رفتار یک موجود زنده در یک میدان (و در یک فضای حیاتی) اتفاق می افتد و در این میدان وسیله نیروهای جذب کننده و دفع کننده، هدایت می شود که از واقعیات عینی و شخصی آن میدان نشأت می گیرند. لوین در این مورد از گذار از دیدگاه ارسطویی به دیدگاه گالیله ای سخن می گوید.^{۲۲} در این راستا کروگر Krüger از مکتب لایپزیک به مطالعه درباره احساس کردن حتی قبل از ادراک می پردازد و می گوید احساس کردن خاستگاه اولیه و مادر انواع ادراکات و مشاهدات است و غنی ترین منبع تغذیه آنها به شمار می آید.^{۲۳}

مسئله است که تکامل نظریه گشتالت در روان شناسی تأثیر مثبتی بر جای گذاشته، گرچه برخی از مؤلفان از افول و مرگ آن خبر می دهند، مثلاً آقای دکتر علی اکبر سیف در کتاب روان شناسی پرورشی آموزنده خود می نویسند: «از

سروصدای شهرتی که نظریه گشتالت در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ ایجاد کرد بتدریج کاسته شد تا جایی که در حدود سال ۱۹۶۰ دیگر روان‌شناسی گشتالت آن پذیرش خاص و موفقیت مهم خود را از دست داد.^{۲۴}

ایشان با استناد به کندلد و هیلگارد و باور دلایلی برای این امر مطرح می‌کنند و سپس می‌افزایند بسیاری از پیشنهاد های روان‌شناسی گشتالت تحت عناوین دیگر مورد بررسی و مطالعه قرار دارند و این شواهد نشان معتبر و زنده بودن این نظریه است.^{۲۵}

در تأیید همین نظر آقای دکتر نقی براهنی در جلد دوم زمینه روان‌شناسی (که به‌نظم یکی از کتب ارزنده و خوب روان‌شناسی در زبان فارسی است) با توجه به روند روزافزون کاربرد کامپیوتر در روان‌شناسی و کارهای هربرت سیمون (برنده جایزه نوبل) در استفاده از قالب‌بندی نظام‌های خبرپردازی - Information Pro-lesing - System (IPS) در این علم، چنین ترجمه کرده‌اند: رویکرد خبرپردازی در مقایسه با نظریه محرک - پاسخ و متغیرهای رابط آن، رویکرد بارورتر و پویاتری در روان‌شناسی نبود. رویکرد خبرپردازی در عین حال امکان داد برخی از گمانه‌های زنیهای روان‌شناسی گشتالت و روانکاوی به‌شیوه دقیقی به‌صورت برنامه‌های کامپیوتری صورت‌بندی شوند.^{۲۶}

نگارنده در صدد نیست با بحث و بررسی بیشتر، کار استادان گرامی روان‌شناسی را دنبال کند بلکه هدف او بیشتر طرح و معرفی یک نظریه جدید است که از قلمرو روان‌شناسی در گذشته و به قلمروهای دیگر از جمله جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی نیز نفوذ کرده است بدین قصد که زمینه‌های تازه‌ای برای تفکر و مطالعه علاقمندان برانگیزاند.

نظریه گشتالت و روان‌شناسی اجتماعی : پس از آن که ارن فلس در سال ۱۸۹۰ به دنبال آزمایش‌های مکرر دریافت که در کل اجزاء و گروه‌بندی و به‌نظم‌آوری

واحد آنها «چیزی» وجود دارد که در خود اجزاء به تنهایی نیست و دو قاعده معروف خود را وضع کرد، دامنه موضوع پس از کارهای ورتهایمر و کوهلر و کوفکا و سیله متزگر Metzger و مخصوصاً کورت لوین به قلمرو روان‌شناسی اجتماعی نیز کشیده شد. متزگر حرف دیگران را تکرار می‌کرد و می‌گفت: «چنانچه محتوای یک جزء از کل، به جای کل نشیند و یا خود آن به تنهایی مورد توجه قرار گیرد، برخی از صفات خود را که در کل داشت، از دست می‌دهد و پیوسته صفات و مشخصات جدیدی به خود می‌گیرد که در کلیت قبلی نمی‌توانست دارا باشد و یا نمی‌توانست در صورتی که در موقعیت قبلی بود صاحب آن باشد»^{۲۷} در حالی که روان‌شناسی اجتماعی تا این تاریخ جامعه را مرکب از مجموع یا حاصل جمع افراد می‌دانست که این افراد بدون هیچ تغییری وارد گروههای اجتماعی و خود جامعه می‌شوند، اینک به دنبال نظریه گشتالت، هردو به منزله جزئی از یک کل و دربرگیرنده صفاتی از کل است که در جزء نبود. اهمیت و جای هر فرد در کل یا گروه، از طریق اهمیت و جای کل گروه معین و مشخص می‌شود نه به خودی خود آن و به تنهایی و از این اهمیت و موقعیت و جاگیری کل است که عمل و رفتار هر فرد به همراه گروه مشخص می‌شود. به عبارت دیگر این کلیت گروه و جامعه است که نوع عمل و رفتار فرد و جزء را تعیین می‌کند. از طرف دیگر گروه به منزله کل، نیروها و صفات و مشخصاتی در اختیار دارد که نمی‌توان آن را حاصل جمع نیروها و صفات هریک از اعضاء آن شناخت و بدان وسیله آن را توضیح داد. در این زمینه کورت لوین به سال ۱۹۴۷ چنین نوشت: «در این واقعیت که گروهها کیفیات و حالات مستقل و خاص خود را دارند که از کیفیات و صفات اجزاء تشکیل دهنده آن گروه و هریک از اعضاء آن متفاوتند، امری غیرعادی و سحرآمیز وجود ندارد همچنان که در مولکولها صفاتی وجود دارد که در اتمها و یونهای مرکب آن وجود ندارد»^{۲۸}.

با شناخت این امر که گروه‌ها به‌منزله «کلها» کیفیات خاص خود را دارند باز هم نمی‌توان منکر این واقعیت شد که فرایندهای روان‌شناختی فقط در افراد و به‌منزله حوادث کاملاً فردی می‌توانند رخ دهند. درعین حال باید پذیرفت که این فرایندهای روان‌شناختی به‌دور و مستقل از موقعیت گروه به‌منزله «کل» اتفاق نمی‌افتد عیناً مثل آنچه در قلمرو ادراک اتفاق می‌افتد که در آن یک جزء کارکرد و اهمیت خود را برحسب گشتالت یا شکل ترکیبی و تکوینی آن تغییر می‌دهد، گشتالتی که آن جزء، جزء آنست و در بستر آن قرار دارد، به‌همان نحو هم هر فرد از یک گروه، نقش و کارکرد و تلقی و موضع‌گیری و رفتار خود را برحسب وضع کلی آن گروه تغییر می‌دهد، البته گروهی که جزء آن است.

در این جا قابل توجه است که هر کس در هر زمان ممکن است جزء گشتالت، گروه خاصی باشد، مثلاً این فرد می‌تواند یکبار عضو یک تیم کارگری باشد، ممکن است عضو گروه خانواده باشد یا خود را در ارتباط با حزبی، عضو آن حزب به‌شمار آورد. در هر یک از این گروه‌ها می‌تواند نقش و کارکرد دیگری داشته باشد که مهم یا بی‌اهمیت جلوه کند، بدین معنا که بر دیگران اثر بگذارد یا از دیگران اثر بپذیرد و برای تشخیص و تحلیل رفتار یک فرد از لحاظ روان‌شناسی اجتماعی، پی‌بردن به این موضوعات مهم است. بیشتر قواعد و قوانین و حتی عوامل مشکله گشتالتی در روان‌شناسی اجتماعی نتیجه کارها و تحقیقات ماکس ورتهایمر و کورت لوین می‌باشد هرچند امروز در این باره اطلاعات فراوانی از دیگران هم در اختیار ماست.

به‌موجب تحقیقات ورتهایمر و دیگران عوامل زیادی در شکل‌دهی یک گشتالت می‌توانند مؤثر باشند، به‌عبارت دیگر عوامل تعیین‌کننده یک گشتالت مخصوصاً از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی یکی نیستند و میزان و تأثیر هر یک از این عوامل می‌توانند متفاوت باشند در نتیجه ممکن است از گشتالت‌های (قوی) و

(ضعیف) و (خوب) و (بد) صحبت کرد. این گرایش عمومی وجود دارد که از امکانات زیاد، بهترین آنها به صورت گشتالت کاملاً روشن و بارز یا Pregnant تحقق یابد که در این صورت از «گرایش به سوی یک گشتالت خوب» سخن گفته می شود و این امر از لحاظ تشکیل گروهها و بویایی درونی آنها واجد اهمیت زیاد است. از جمله عواملی که به ویژه به لحاظ روان شناسی اجتماعی در ساختار، نظام بندی، تمرکزگرایی و ترتیب اجزاء گشتالتهای مؤثر هستند، مهمترین آنها عبارتند:

۱- عامل نزدیکی : در صورتی که شرایط دیگر ثابت باشد، عواملی که نزدیک یکدیگر باشند و کمترین فاصله را باهم داشته باشند، زودتر و بهتر تشکیل یک گشتالت می دهند. از لحاظ روان شناسی می توان به همکاران یک کارخانه، یک منطقه مسکونی یا مشتریان یک رستوران فکر کرد. این عامل به تنهایی «گشتالت ضعیفی» را تشکیل می دهد مگر اینکه عوامل دیگر آن را تقویت کند.

۲- عامل تساوی : این عامل در ترکیب و ادغام یک نژاد نقش مهمی بازی می کند. امروز این واقعیت پذیرفته شده که گرایش در ترکیب یک گروه به شرط این که اعضاء آن مساوی باشند به مراتب شدیدتر است و توافق و هماهنگی بین اعضاء گروهی که دارای رتبه و درجه و وضع برابر هستند به مراتب زیادتر است و به استحکام آن کمک می کند مثلاً اعضاء یک گروه که زبان واحد، معتقدات یکسان، موقعیت برابر، شغل هموزن، شیوه زندگی و رسوم و عادات و سن و ایمان و منافع و حتی امیدها و آرمانها و هدفهای یکسان باشند به مراتب بهتر و قوی تر خواهد بود حتی به نظر متزگر محیط زیست انسانی یکسان در استحکام مبانی داخلی یک گروه نقش مهمی دارد. در رقابت بین عامل نزدیکی و یکسانی، عموماً عامل یکسانی پیروز می شود. معمولاً این گرایش وجود دارد که گروه های بزرگتر گروه های کوچکتر را تحت سیطره خود قرار دهد که با اصل تساوی

در تضاد است.

۳- **عامل سرنوشت یکسان :** که در حقیقت نوعی دیگر از عامل تساوی و برابری است، مثلاً سرنوشت یکسان فراریان یا پناهندگان آنان را به هم نزدیکتر می‌کند.

۴- **عامل هم‌بستگی و پیوستگی :** این عامل در آن‌جا جلوه می‌کند که هر فرد می‌کوشد از «من» بگذرد و جزء «ما» شود و حتی روان‌شناسان معتقدند اگر عضو گروهی نتواند احساس «ما بودن» را در خود بیابد دچار روان‌پریشی است.

۵- **عامل عادت یا تجربه :** روی این عامل ماکس ورتهایمر تأکید می‌کند ولی دیگران آن را عامل مهمی نمی‌دانند، زیرا در رقابت با عوامل دیگر به‌زودی مضمحل می‌شود. به این ترتیب دیده می‌شود که نظریه گشتالت در روان‌شناسی اجتماعی نقش مهمی را می‌تواند ایفا کند.^{۲۹}

نظریه گشتالت و جامعه‌شناسی : روان‌شناسی گشتالت بدون تردید در تحقیقات گروه‌های اجتماعی تأثیر عمیق بخشیده است. قبل از آن تحلیل گروه‌های اجتماعی در جامعه‌شناسی خرد microsociology توسط جامعه‌شناسان دیگری نظیر ژرژ زیمل G. simmel و کولی Cooley و دیگران مورد توجه قرار داشتند اما کورت لوین اصول روان‌شناسی گشتالت را بر پدیده‌های اجتماعی مشتمل کرد و تحقیقات ارزنده‌ای را تحت عنوان «پویایی گروهی» یا Group dynamics^{۳۰} گسترش داد که از نظر شیوه تحقیق بیشتر تجربی هستند و از لحاظ نظری بر ارتباطات بین ادغام گروهی: Gruppen kohäsion و افراد هدف نشانیهای گروهی و اشتراکی مبتنی می‌باشد. البته در این رابطه جامعه‌سنجی یا Sociometrie که توسط موره نو moreno به عنوان یک نظریه جامع مطرح شد، امروز هم در اغلب تحقیقات مربوط به گروه‌ها برای سنجش عیار عاطفی رفتار افراد به صورت میل و بی میلی یا جاذبه و تنفر به تحقیق می‌پردازد.

در کنار کوششهای شاگردان لوین از جمله فستینگر Festinger و گروه بیلز R. Bales برای ارائه و تبیین یک تئوری جامع درباره گروه‌ها باید مخصوصاً از کارهای هومنز Homans جامعه‌شناس آمریکایی یاد کرد. هومنز در سال ۱۹۵۰ کوشش کرد یک الگوی نظری برای ساختار گروه‌ها و فرآیندهای گروهی وضع و ارائه کند و در این رابطه او سه نوع متغیر اصلی: عمل، تعامل (روابط متقابل داخلی بین افراد و گروه‌ها) و عواطف و نیز دو نوع متغیر فرعی یعنی قواعد هنجاری (Normes) و ارزشها را مطرح کرد.^{۳۱} با همه اینها کار اساسی در این زمینه توسط کورت لوین انجام شد که با استفاده از مبانی روان‌شناسی گشتالت و مخصوصاً نظرات ورت‌هایمر، مفهوم تئوری میدان: Feldtheorie=Field theory را وارد قلمرو جامعه‌شناسی کرد.^{۳۲}

به نظر لوین شرط اصلی برای تحقق رفتار فردی و اجتماعی افراد میدان مشخصی از عوامل تعیین کننده‌اند که در عین حال با آن رفتار وجود دارند. میدان مجموع وقایعی می‌باشند که باهم هستند و باهم ادراک می‌شوند برای این که به هم بستگی دارند.^{۳۳} به این ترتیب ما در قلمرو جامعه‌شناسی هم به کلیت و هم بستگی عوامل سروکار داریم.

وظیفه علوم اجتماعی آنست که شیوه‌های خاصی برای بیان و سنجش این میدان طراحی کند. لوین این میدان را فضای زندگی یا فضای حیاتی lebensraum=life space افراد و گروه‌ها می‌داند. به نظر او فضای زندگی دو نوع مشخصات اصلی دارد: ساختاری و پویایی (دینامیک). به نظر او مشخصات ساختاری یک فضای زندگی از چگونگی انتظام اجزاء مشکله آن تشکیل می‌شود در حالی که صفات و مشخصات دینامیک از عوامل روان‌شناسانه و اجتماعی نشأت می‌گیرند و این عوامل پویا، تغییرات یا مقاومت در برابر تغییرات را ایجاد می‌کنند. هر چند عوامل مشخصه ساختاری و پویایی یک فضای حیاتی در زمان معین برای

تکامل آن لازم‌اند، با وجود این رفتار افراد و گروه‌ها می‌باید به وسیله صفات کنونی فضای زندگی مشخص شوند یعنی با این بیان، توجیه و بررسی تاریخی رفتار ضروری نیست به عبارت دیگر بررسی تاریخی و تکاملی رفتار در این جا ضروری به نظر نمی‌رسند که البته این مطلب از لحاظ بررسی علمی، قابل تأمل می‌باشد.

در تئوری میدان، مهمترین توجه به روابط بین افراد و گروه‌ها معطوف می‌شود و تعلق گروهی یک مفهوم اساسی و بنیادی این نظریه است و رفتار یک شخص به شرایط زیر بستگی دارد: نیروی جاذبه یا دافعه یک گروه، میزان عضویت آن فرد در گروه‌های متعدد، موقعیت آن فرد در گروه، نوع معیارهای حاکم بر آن گروه، قواعد رهبری آن گروه، هدفهای آن، ساختار داخلی، چگونگی امکان ورود به گروه و عضویت در آن و میزان در اختیار داشتن قدرت. در این زمینه لوین و لپیپت و وایت white توانسته‌اند ثابت کنند که نوع رهبری افراد بالغ در گروه در رفتار فرزندان آنان اثر می‌گذارد مثلاً در شیوه رفتاری مستبدانه و خودکامه، روحیه پر خاش جویانه و بغض آلود و حالت عکس آن در شیوه رفتاری دموکراتیک در کودکان به چشم می‌خورد یا این که توانسته‌اند ثابت کنند در گروهی که همه افراد در تصمیم‌گیریها شرکت دارند نحوه انجام عمل افراد، عمومی‌تر و راحت و بهتر است تا این که دیگران برایشان تصمیم بگیرند.

یکی از مهمترین خطوط و مسیرهای تحقیقی این دسته از دانشمندان، بررسی قواعد هنجاری و مقررات ارزشی گروه‌هاست، مخصوصاً آن قواعد مورد بررسی قرار می‌گیرد که مربوط به هدفهای اصلی گروه می‌شوند به ویژه قواعدی که در عضویت اعضاء گروه نقش و نفوذ بیشتری دارند. تمام این تحقیقات توجه را به فرآیندهای ارتباطی میان گروه‌ها جلب کرد. گرایشها و تمایلات برای ایجاد ارتباط بین اعضاء گروه، براساس تفاوت عقاید و نوع رفتار آنان به وجود می‌آید.

از طرف دیگر موقعیت افراد در برابر مبادله اطلاعات و ارتباط موانعی ایجاد می کند که تمام این مباحث در تئوری میدان مورد بحث قرار می گیرد.^{۳۴}

لنین در بیان نظرات خود کوشید از اشکال هندسی و فرمولهای ریاضی استفاده کند که زیاد مورد قبول سایر دانشمندان واقع نشد. برای نظریه لنین مزایا و معایبی قائل شده اند^{۳۵} ولی تردیدی نیست که او از روان شناسی گشتالت در زمینه تبیین پدیدهها روان شناسی شخصیت و جامعه شناسی گروههای اجتماعی استفاده فراوان کرده است که عیار علمی آنها قابل تردید نیست.

نظریه گشتالت و فلسفه: در ارتباط بین گشتالت و فلسفه باید برخلاف موارد قبلی گفت این فلسفه است که مبانی و مفاهیم اولیه گشتالت را ساخته و پرداخته و تحویل روان شناسی داده است. توضیح این که همین مفهوم در فلسفه قبلاً به صورت علم کلیت یا معرفت کلیات (به زبان آلمانی: Ganzheitslehre) و یا مکتب کل گرایی holismus مطرح بوده است آن هم در این معنا که «کل بیشتر از حاصل جمع اجزاء آن است» هانس آلبرت^{۳۶} فرهنگ بزرگ آلمانی بروکهاوس (کل) را چنین تعریف می کند: «رابطه ثابت نظم برانگیز بین اجزاء که همه اجزاء را به یکدیگر و به کل واحد مربوط می سازد». کل در این جا بیشتر نظام ثابت و پایدار بین اجزاء به هم پیوسته است و بیش از حاصل جمع اجزاء می باشد.^{۳۷}

در این معنا در فلسفه غرب، کل با کلمه لاتین هن کای پان Hen-Kai-Pan که توسط گزنوفان Xenophanes و پارمنیدیس Pormenides فلاسفه قدیم یونان به کار رفت معادل است. این مفهوم بعداً وسیله افلاطون و ارسطو و توماس واکن و بوم و لایپ نتیس و هردر مورد استفاده قرار گرفت تا به فلسفه قرن بیستم رسید و به صورت علم کلیت به کار رفت و امروز در روان شناسی، در ریاضی، در زیست شناسی در پزشکی و فلسفه به کار می رود. در روان شناسی به شرحی که گفته شد به منزله بازتابی در برابر روان شناسی تحلیلی - مکانیکی تجربه گرایان

(مخصوصاً رفتار گرایان، ساخت گرایان و کارکرد گرایان) به کار رفت.

در همه این مقولات همیشه کل بالاتر از جزء و اجزاء گرفته می‌شد و به‌طوری که دیدیم روان‌شناسی کل‌گرا یا ترکیبی یا گشتالت شدیداً علیه روان‌شناسی عناصر و اجزاء قدم به‌عرصه تحقیق گذاشت و حتی کلمه تحلیل Analyse در روان‌شناسی گشتالت به‌منزله شکافتن پدیده در نظر گرفته نمی‌شد بلکه به‌منزله نشانه‌ای از یک جریان کلی بود که بر همه اجزاء صدق می‌کند و آن‌را با عنوان «کیفیت فوق‌العاده» در نظر می‌گرفتند. چنین مفهومی اولین بار در روان‌شناسی وسیله ارن فلس با عنوان «کیفیت گشتالتی» در سال ۱۸۹۰ به کار رفت. فرد دومی که بلافاصله کل‌گرایی را به‌مفهوم فلسفی در علوم اجتماعی به کار برد دیلتهای Dilthey بود که به سال ۱۸۹۴ از روان‌شناسی تفهیمی Verstehen سخن گفت و نظر داد که تحلیل به‌منزله تجزیه و تکه‌تکه کردن نیست بلکه بیان کردن و نشان دادن نظم بین اجزاء در یک ارتباط ساختاری است.

کورنلیوس Cornelius نظریه ارن فلس را دنبال کرد و شاگرد او به نام کروگر که قبلاً هم به‌وی اشاره شد، با استفاده از تحقیقات ویلیام جیمس فیلسوف آمریکایی این بحث را دنبال کرد. کروگر در این رابطه مفهوم «کیفیت پیچیده» را وارد روان‌شناسی کرد و پس از آن که خود جای وونت را در لایپزیک گرفت، مکتب روان‌شناسی کل‌گرای لایپزیک را پایه‌گذاری کرد و کلمه وفولکت^۱ Volkeit و ساندرو والک Wallek کار او را ادامه دادند. کروگر در بحث و نظر آزمایی شدید خود با دیلتهای اصطلاح ساختار یا Struktur را به‌منزله «بافت نسبتاً مداوم» در تجلیات روانی به‌منزله کلیت وجودی روح به کار برد^{۲، ۳}.

به قول هانس آلبرت فیلسوف و اقتصاددان معاصر آلمانی، انسان وقتی به ترکیب حروف «حاصل جمع افراد» که در تعریف کل‌گرایی گفته شد، می‌اندیشد آن‌را شدیداً عامیانه، مبهم و نامعین حس می‌کند و حتی قبول او آن‌را در

مواردی بی معنا می یابد.^{۳۹} شاید حاصل جمع اجزاء در ریاضیات درست و دقیق باشد، اما در قلمروهای مربوط به زندگی اجتماعی انسان نمی توان آن را دقیقاً به کار برد و حتی کسانی که از کل و کل گرایی سخن می گویند به توده مبهم و غیرساختاری و متراکم اجزاء اشاره دارند. براین اساس است که پوپر Popper برای کلمه «کل و کلیت» دو مفهوم می تراشد یکی به معنای تمامیت همه اوصاف یا Totalität که در مورد پدیده یا شیء به چشم می خورد و یکی هم ساختار آن پدیده که صفات خاصی را از آن در بر می گیرد که بدیهی است مفهوم اخیر روشنتر و قابل تحلیل تر است.

در منطق جدید و در قلمرو مفهوم «نظام» ابزارهای تحلیلی به کار می رود که در آن کل را به معنای صفات ساختاری به کار می برند، به همین دلیل متفکران منطقی جدید نظیر گرهلینگ Grelling و اوپنهایم Oppenheim و کمپسکی Kempski می کوشند بین آنچه که گشتالتها را می سازند و سیستمهای اثرگذاری که معرف رابطه تعیین و تشخیص آنها هستند فرق گذارند و حال این که نظریه پردازان گشتالتی هردو را باهم و به یک مفهوم به کار می بردند و می برند. به هر حال پوپر بین تمامیت یا توتالیت و ساختارها یا ستروکتور فرق می گذارد و معتقد است که دومی را می توان موضوع بررسی و تحقیق علمی قرار داد بویژه که ما در هر کار علمی به نوعی عمل انتخاب Selektion دست می زنیم و کلیت و یا تمامیت را نمی توان در قلمرو علم وارد کرد.^{۴۰} به همین جهت کلی گرایی به مفهوم تمامیتها، موضوعی جدلی و مسأله برانگیز (Polemik) و غیر علمی می باشد.

در علوم اجتماعی عموماً کوشش می شود عناصر و عوامل مشکله اجتماعی را در ارتباط با افراد و انسانها مورد بررسی قرار دهند نه در خصلت غیرقابل تحلیل «کلیت و تمامیت» آنها که ممکن است خصلت «شبه شخصی و شبه انسانی Quasi-Persönlich داشته باشند بلکه روابط ساختاری بین عملهای فردی مورد

بررسی و بحث قرار می گیرد. با این ترتیب و با توجه به نظرات پوپر در قلمرو علوم اجتماعی اندیشه «کل گرایی» مردود است. بد نیست اشاره شود که در زبان آلمانی آخرین فیلسوفی که درباره فلسفه کل گرایی یا هولیسم کار کرد اوتمار اسپان O. Spann بود که قبلاً هم از او ذکری رفت.

ضمیمه :

سخن آخر این که نظریه گشتالت مبحث جدیدی در قلمرو علوم اجتماعی گشوده و در روان شناسی بویژه روان شناسی شخصیت و روان شناسی آموزش و پرورش آثار مثبت و ارزنده ای از خود به جای گذاشته و اخیراً دیدگاه های آن در علم سایبرنتیک^۴ توسط برنامه نویسی های کامپیوتری به کار گرفته می شود که خود مستلزم بحث دیگری است. آنچه مسلم است ترکیب کلی مفاهیم و کلمات و اندیشه ها به هر شکل و عنوان که باشد غیر از حاصل جمع اجزاء آن است و همچنان که در ابتدا به تمثیلی از ادبیات فارسی تمسک جستم یک بار دیگر به گنجینه ادب فارسی برمی گردم و عنوان یکی از غزلیات ناب خواجه شیراز را یاد آور می شوم که سرود:

یک امشبى که در آغوش شاهد شکر
گرم چو عود به آتش نهند غم نخورم

یادداشتها

۱- کلمه آلمانی گشتالت Gestalt در لغت به معنای شکل و هیأت و ترکیب و تکوین کلی و غیره... بنیانگذاران اولیه این نظریه هم آلمانی زبان بودند و در لایپزیک، برلین، وین، گراتس، فرانکفورت کار می‌کردند که در متن نوشته به آنان اشاره می‌شود. پیش‌گسوتان و استادان ما این کلمه را گاهی به صورت ترکیب یا هیأت ترکیبی یا روان‌شناسی ترکیبی به کار برده‌اند مثلاً رجوع کنید به روان‌شناسی اجتماعی کلاین برگ. ترجمه استاد دکتر علی محمد کاردان (صفحه ۲۰۹ جلد اول و صفحه ۵۰۱ و ۵۰۵ و ۵۱۵ جلد دوم) یا اصول روان‌شناسی فرمان‌مان، ترجمه شادروان استاد دکتر محمود صناعی صفحه ۲۹۴ چاپ ۱۳۵۴ یا آقای دکتر صاحب‌الزمانی، در مرزهای دانش یا پژوهندگان زمان‌ناشر، دکتر ا.ح. آریان‌پور (بی‌تاریخ، صفحه ۴) ولی اکثر مؤلفان و مترجمان دیگر آن را به همان صورت آلمانی به کار برده‌اند مثلاً رجوع کنید به کتاب مان، ترجمه آقای دکتر محمود ساعتچی، جلد اول (صفحه ۴۵) و جلد دوم (صفحه ۴۳۳) از چاپ پنجم یا روان‌شناسی عمومی آقای علی‌اکبر شعاری‌نژاد، چاپ ۱۳۵۴، صفحه ۲۵۰ و روان‌شناسی پرورشی تألیف دکتر علی‌اکبر سیف (چاپ ۱۳۶۳، صفحه ۲۶۵) و فرهنگ علوم اجتماعی آلن بیرو، ترجمه دکتر باقر ساروخانی.

۲- فرهنگ بروکهاوس Brockhaus، دوره ۲۰ جلدی، جلد ۷ صفحه ۲۳۷ چاپ

۱۹۶۹.

3- Psychologie, Prof. P.R. hofstätter, Fischer lexikon, 1957, Hamburg, Frankfurt, am, S. 142.

چون در این مقاله ازین کتاب بیشتر استفاده شده، در ذکر موارد نقل قول از آن فقط با عنوان «روان‌شناسی آلمانی» ذکر خواهد شد تا تکراری پیش نیاید.

۴- روان‌شناسی آلمانی، به شرح بالا، صفحه ۱۴۲.

- ۵- برای آشنایی بیشتر با وونت و کارهایش رجوع کنید به کتاب مان ترجمه دکتر ساعتچی ص ۹ جلد اول به بعد...
- ۶- روان شناسی آلمانی ، ص ۱۴۳.
- ۷- روان شناسی آلمانی ، صفحه ۱۴۵.
- ۸- همان مأخذ.
- ۹- برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به صفحات ۲۸ و ۲۹ روان شناسی مان . ترجمه دکتر ساعتچی، جلد اول.
- ۱۰- روان شناسی آلمانی ، صفحه ۱۴۷.
- ۱۱- همان مأخذ و نیز مراجعه کنید به همه کتابهای روان شناسی عمومی زبان فارسی از جمله مان ، ترجمه دکتر ضاعی، مان - ترجمه دکتر ساعتچی، شعاری نژاد، دکتر سیروس عظیمی، زمینه روان شناسی و غیره ... بخش بینایی و خطاهای باصره.
- ۱۲- روان شناسی عمومی تألیف علی اکبر شعاری نژاد، صفحه ۷۵۱.
- ۱۳- همان جا، صفحه ۷۵۲.
- ۱۴- روان شناسی مان ، ترجمه دکتر ساعتچی، جلد اول، صفحه ۴۶.
- ۱۵- همان مأخذ.
- ۱۶- همان مأخذ.
- ۱۷- زمینه روان شناسی ، جلد اول، ترجمه زیر نظر دکتر محمدنقی براهنی، صفحه ۲۵۳، چاپ ۱۳۶۹.
- ۱۸- همان مأخذ، صفحه ۲۵۵.
- ۱۹- روان شناسی آلمانی ، صفحه ۱۵۰.
- ۲۰- شرح مفصل این آزمایش در کتاب زمینه روان شناسی ، جلد اول، صفحه ۳۸۶ منعکس است. به آن جا مراجعه شود.
- ۲۱- مرتضی مطهری، آشنائی با علوم انسانی ، صفحه ۹۲.

- ۲۲- روان‌شناسی آلمانی ، صفحه ۱۵۱.
- ۲۳- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۲۴- دکتر علی‌اکبر سیف، روان‌شناسی پرورشی ، صفحه ۲۷۶، چاپ ۱۳۶۳.
- ۲۵- همان مأخذ، صفحه ۲۷۷.
- ۲۶- دکتر محمدنقی براهنی، زمینه روان‌شناسی ، جلد دوم، صفحه ۴۳۷.
- 27- H. Paul: Gestalttheorie und sozialpsychologie, in: Wörterbuch der soziologie, Hrsg. W. Bernsdorf stuttgart, 1969. S. 367.
- ازین منبع در موارد دیگر به نام فرهنگ جامعه‌شناسی آلمانی ذکر خواهد شد.
- ۲۸- همان مأخذ.
- ۲۹- همان ، صفحه ۳۶۹.
- ۳۰- فرهنگ جامعه‌شناسی آلمانی ، مقاله Feldtheorie از پروفیسور D. Cortwright صفحه ۲۷۳.
- ۳۱- همان جا.
- ۳۲- همان جا.
- ۳۳- روان‌شناسی عمومی ، شعاری‌نژاد، صفحه ۵۸۶.
- ۳۴- فرهنگ جامعه‌شناسی آلمانی ، مقاله Kleingruppen از پروفیسور D. Ruschemeyer صفحه ۵۵۸.
- ۳۵- روان‌شناسی عمومی ، شعاری‌نژاد، صفحه ۵۹۰.
- ۳۶- فرهنگ جامعه‌شناسی آلمانی ، مقاله holismus از پروفیسور هانس آلبرت صفحه ۴۲۵.
- ۳۷- همان جا.
- ۳۸- فرهنگ بزرگ آلمانی ، جلد ۶، صفحه ۷۶۳.
- ۳۹- فرهنگ جامعه‌شناسی آلمانی ، مقاله هانس آلبرت، صفحه ۴۲۵.

۴۰- همان مأخذ، همان صفحه.

۴۱- سیبرنتیک یا سایبرنتیک Cybernetics یعنی کنترل و ارتباط خودکار در سیستم‌ها. سیستم مجموعه‌ای از چیزهاست که به صورت منظم به هم وابسته‌اند و به یکدیگر تأثیر متقابل دارند. هر عضو بدن جزء ماشینی یک سیستم است. دکتر محمود بهزاد. نقل به اختصار از روان‌شناسی، شعاری‌نژاد، حاشیه صفحه ۲۶۵.

در پایان این حواشی قابل ذکر است که روان‌شناسان گشتالتی همگی بعداً به آمریکا مهاجرت کردند، مثلاً کورت لوین مؤسس مؤسسه تکنولوژی ماساچوست آمریکا بود که بعداً این مؤسسه به دانشگاه می‌شیگان منتقل شد. یا کوهرلر در سال ۱۹۵۹ به ریاست انجمن روان‌شناسی آمریکا انتخاب شد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب روان‌شناسی مان، ترجمه دکتر محمود ساعتچی، جلد ۱، صفحه ۴۵.